

انتقال مردم و فرهنگ از عصر قبل التاريخ تا قرن هفتم مسيحي در افغانستان و از آنجا به سرزمينهاي ديگر

افغانستان كشور يست كوهستاني كه در دل آسياي مركزي در زير بام "پامير" در خطه اتصال آسياي شرقي و غربي در مجاورت نيم قاره هندوستان و مناطق علف زار آسياي مركزي افتاده است.

افغانستان به ساده ترين تعريف جغرافيايي تيغه كوهي است با قلل درشت و مرتفع _ كه از سنگلاخ پامير با سلسله عظيم هماليا و قره قرم پيوسته و برفهاي دائمي و مؤقتي به رود بارهاي وسيع آن آب فروان مي بخشند و به هر طرف رود خانه هاي خورد و بزرگي را تشكيل ميدهد.

افغانستان از نظر جغرافيا و تاريخ يك كليه ايست بشكل سنگلاخ عظيم و دشتهاي فراخ و رود خانه هاي پر آب با آب و هواي مختلف و سالم در چهار راهي كه شرق و غرب و شمال و جنوب آسيا را بهم پيوند ميدهد.

بدين ترتيب موافق با موازين علمي براي سكونت بشر چه در دوره هاي غار نشيني حجر و چه در دوره هاي زندگاني انساني در مصب رود خانه ها و مراتع سر سبز مساعد بوده و مهاجرت اقوام و مدنيت هاي مختلف را يكي بعد ديگر ديده و سپري کرده است.

۱_ دوره ماقبل آرياييها:

مطابق با موازين علمي بشر در تمام روي زمين مراتب زندگاني عصرهاي حجر را در غارهاي كوهها سپري کرده و بعد دوره هاي سنگ صيقللي را با اختراع ظروف سفالي و بسط زراعت و زمين داري و اهلي ساختن حيوانات و مبدي دوره مفرغ را در دلتاها و مصب ها و كنار رود خانه هاي بزرگ ادامه داده و در طول دره ها و امتداد مسير رود خانه ها كه راههاي طبيعي محسوب ميشوند مهاجرت روي داده است.

موافق با همين اساسات كلي، تحقيقات باستانشناسي نيز واضح ساخته است كه خاك افغانستان و سرزمين هاي مجاور آن ايران و جمهوريت هاي آسياي مركزي اتحاد شوروي (خاك ماوراءالنهر با ما وراي جيحون = ترانس اوکسيانا) و اراضي نيم قاره هندوستان و خاك چين همگي دوره هاي قديم حجر و

مدنیت های جدید حجر (نیولیتیک) و دوره های قبل التاریخ و اعصاری را که اروپایان باصطلاح علمی (پری هستوریک) گویند_ و آنرا دوره مقدم برعصر تاریخی ترجمه کرده میتوانیم_ همه را دیده و سپری کرده اند.

یکی از آثاریکه بتازگی در نتیجه حفاری در غار قره کمر (Qara Kamar) حوالی ایبک در دل هندوکش آشکارا شده و علماً آنرا تحلیل کرده اند_ علائم زندگانی حدود بین ده و سی و پنجاه هزار سال قبل المیلاد غارنشینان شکار را در مراتب اولین مدنیت قدیم حجر در وسط افغانستان ظاهر میسازد.

با کشفیات دیگر در تپه مندیگگ ۵۰ کیلومتری شمال غرب قندهار_ آخرین مرحله مدنیت سنگ صیقلی رابا آغاز دوره مفرغ (برونز) درحوالی سه هزار سال ق، م و پنج هزار سال قبل از امروز در بین میر هیرمند و ارغنداب مشاهده میکنیم و ازین پدید می آید که میان آغاز دوره قدیم حجر و دوره اخیر سنگ صیقلی در کشور ما به احتمال قریب ۲۰ یا ۳۰ هزار سال گذشته_ و درحوالی آغاز ثلث سوم این دوره یعنی در حدود ده هزار سال ق، م موجی از عناصر هند و اروپایی در حوزه علیای سیر دریا و آمو دریا پیدا شده که بتدریج مرکز ثقل آنها از نواحی سرد تر به حوزه آمو منتقل شده است. این مردم چندین هزار سال درین نواحی سکونت داشته با حیوانات اهلی مخصوصاً اسپ که علامه فارقه این سرزمین است بلخ و باختر را چنانچه به تفصیل بیاید جولانگاه خویش قراد داده و بعد از آن در وادیهای رود خانه های افغانستان پراکنده شده اند.

از کشفیاتی که در حدود ۵۰ سال قبل جان مارشل در وادی سند در هرپه و موهن جو دیرو نموده چنین ثابت آمد که در حدود شش هزار سال قبل ازین مردم حوزه سند دارای مدنیت عالی بوده و شهرهای منظم با جاده ها و سرکها و حمامها داشته و زراعت در بین ایشان مترقی بوده و گندم و جو میکاشتند، حیوانات اهلی مانند قاطر و شترهای کوهان دار و گاوهای بسیار قوی کوهان دار و گوسفند و غیره داشتند و برای نقل عراده ها از نرگاوهایی نیرومند کار میگرفتند - و زیورات طل او نقره و مس را در کمال مهارت میساختند . اسلحه جنگی و آلات کار را از مس و روی داشتند. و دارای رسم الخطی هم بودند، که سلسله همین مدنیت وادی اندوس بافغانستان و ایران و بین النهرین حتی مصر هم کشیده شده و آثار مشابه آن در نال جاله وان بلوچستان و (انو) قریب مرو و سیستان افغانی مندیگگ قندهار و جنوب ایران و خاک عراق و مصر کشف شده است. که از آن جمله تیکر های ملون، خشتهای پخته، اطاقهای ابنیه، نقش های ظروف، زیورهای نفیس، مهر های تصویر دار، آثار و زیورها و آلات لاجوردین و مجسمه های ربهالنوع مادر و غیره در تمام این سرزمین مشابه یکدیگر است. و بنا بران جان مارشل حکم میکند، که بشر در حدود ۶ هزار سال قبل در حوزه های نیل و فرات و کارون و هلمند و اندوس یکسان مدنیت خود را انبساط داده^۱ و در نظر سراورل ستین وادی هلمند و سیستان با موقعیت مساعد جغرافی خود اهمیت خاص مدنی در ادوار قبل التاریخ در

انتشار مدنیت کلکولی تیک داشته است.

کثرت پیدایش مجسمه های الاهی مادر از حفریات وادی سند تا نیل میرساند که شکل دیانت و فکر انسان آندوره در سرتاسر این سرزمین مشابه و نزدیک یک دیگر بوده است.

چون در افغانستان از سرزمین باختر و قندهار و سیستان عموماً این گونه مجسمه ها و آثار مشابه کشف شده، بنا برآن توان گفت که انتقال و مبادله افکار و دیانت و عواید مدنی بین کشورها و مردم قبل تاریخ از وادی اندوس تا نیل از همان عصور باستانی جریان داشته و مردم افغانستان بآن تمدن قدیم و بسیار مهم پیوستگی تامی را دارا بوده اند.

قرار کاوشهای نوینی که در وادی سند میانه، در سمت علیای هرپه و موهن جو دیرو بتازگی صورت گرفته، رشته های مشترک این فرهنگ از بین رفته، برکناره های میانه دریای سنده نیز پدید آمده، که نشانه اتصال با آثار مکشوفه قبل از تاریخ افغانستان بوده است.

چون در سنه ۱۳۶۱ ش کتابی بسیار مغتنم و سودمند مصور بنام "افغانستان ماقبل آریاییها" بقلم دانشمند گرانمایه نورالله تالقانی برین موضوعها در کابل چاپ و نشر شده است، ما توجه کاوشگران تفصیل را به این کتاب مفید جلب میکنیم و در اینجا به اشاره مختصر بکلیات مطلب اشاره رفته است.

۲_ دوره آریایی:

طوریکه در بالا گفته شد افغانستان از اعصار قبل تاریخی مسکون بشر بوده و مردمی که در آن ازمنه در آن سر زمین ساکن بوده اند، دارای مدنیت و افکار و عقاید و کلتور خاص بوده و بامردم وادی سند و ایران و ماوراء النهر مشترکاتی در زندگانی و کلتور و تمدن داشتند.

بعد ازین دوره پیش از تاریخ _ که شاید وقتی در باره زبان و کلتور و فرهنگ آن معلومات مفصلي بدست انسان برسد _ و امروز درین باره تهی دستیم، دوره بسیار روشن مهاجرت آریائیان آغاز میشود که باز افغانستان مرکز مهم این حرکات فرهنگی و انتقال اقوام بوده و آثار کهن سال ادبی در آن باره داریم که علی العموم همه اقوام هند و اروپایی در آن مشترکند ولی بطور خصوصی بیک شاخه مخصوص این مردم تعلق بارزی دارد، که مردم افغانستان یا آریانای قدیم اند و این سرزمین بحیث قرارگاه و مهد آریاها موقیعت مهمی در تاریخ بخود میگیرد.

۳_ آریانه ویجو:

مردم آریا در حدود چهار هزار سال قبل المیلاد در سرزمینی بنام آریانه ویجو Aryana - vaego

میزبستند - ۲ و این تسمیه بمعنی سرزمین نجباء و پاکزادان و مردم اصیل است^۳ که درینجا به تعیین موقعیت آن با تناقض افکار دانشمندان شرق و غرب کاری نداریم، ولی همین قدر میگوییم، که آره و آرین که ذکر آن در ریگویدا هم آمده^۴ و بقول داکتر جیگر Geiger محقق آلمانی اشتقاق آن از (آر) است که در سنسکریت هم بمعنی اصل و نژاد و بنیاد بوده و کلمه (آریا) مفهوم اصیل و نجیب و پارسا را داشت^۵ عین همین کلمه در ادب قدیم پشتو و محاوره کنونی، بهمین معانی موجود و مستعمل است و همچنین کلمه ویجو یا ویجه در محاوره کنونی پشتوی قندهار بهمان معنی قدیم آریایی خود بمفهوم سرزمین و جایگاه و آرام گاه باقیمانده است.

ناگفته نماند که اصطلاح آریانه و یجو، در بین مهاجران آریایی هند نیز بوده، ولی بجای آن سرزمین قدیم و پرورشگاه باستانی آریا را آریاورشه Arya - varsha یا آریا ورته میگفتند، که در قرن دوم یاسوم قبل المسیح این نام در منو سمهیتا Samhita - mianu ذکر گردیده است^۶ که همین کلمه بشکل ورشو varshu تاکنون در زبان پشتو موجود است.

۴_ مهاجرت و خطوط انتقال آریاها:

مردم نژاد سفید آریا که در آریانه ویجو یا آریانه ورشه میزیستند، بقرار توضیح اوستا بسبب برودت هوا و قلت مواد خوردنی بسواحل چپ دریای اکسوس (آمو) در باختر یا بخدی قدیم تا دامنه‌های هندوکش پراکنده شده اند، که قسمت قدیم سرود های ویدی و اوستایی یادگارهای زندگانی باستانی آنها را در سرزمین افغانستان نشان میدهد و بقول دوکتور پی، گایلس P.Giles استاد فیلولوژی مقایسوی پوهنتون کیمبرج، این مردم برخی از حیوانات را اهلی ساختند و بعضی از گیاهها را نیز می شناختند و در حدود (۲۵۰۰ ق م) در سرزمین بخدی شمال افغانستان با برخی از صنایع دستی زندگی میکردند^۷ این مردم آریایی اصیل نژاد باثر تزئید نفوس و عامل دیگر طبیعی از آرامگاه و مهد مرکزی خود (بخدی و وادی های شمالی افغانستان) بشرق و غرب مهاجرت نموده و از راههای شرق کهسار سپین غرب به وادی های اندوس و پنجاب رفته اند- و همچنین از راههای خراسان و هرات به ایران و حتی آسیای صغیر رسیده اند، که بعد از زندگانی در خانه مشترک بخدی، زبان و ادیان و افکار و داستانهای حماسی و فولکلور و فرهنگ خود را به شرق و غرب باخود برده اند، که این مشخصات مشترک ایشان تشابه کلی بایک دیگر دارد، چنانچه زبان و مضامین و ارباب انواع هر دو کتاب قدیم آریایی یعنی اوستا و ویدا نزدیکی تامی باهم دارند، و نیز از روی کتیبه مکشوفه هیتانیان که از محل پایتخت ایشان (پ ت ریوم) مربوط سال (۱۴۰۰ ق م) از بیغازکوی Baghaz-Koi آسیای کوچک پیدا شده ثابت گردید، که در آنجا نیز مردمی بنام میتانی Mitani از نژاد آریا سکونت داشتند، که نامهای شهزادگان و ارباب انواع اساطیر ایشان با آریائیهای ویدی و اوستایی مشترک است و ازین نتیجه

میگیریم، که در حدود (۱۵۰۰ ق م) هم آریائی‌ان (از هند تا آسیای صغیر) مدنیت و فرهنگ و دیانت مشترکی داشته‌اند.^۸

۵- آریایی‌های بخدییا مرکزی:

بعد از هجرت آریایان از مرکز بخدی، جمعی از آن قبایل در خود بخدی و باختر و دامنه‌های هندوکش باقیمانده‌اند، که خود را بنام سرزمین خویش بخدی (بخت = پکھت = پنت = پشتون) نامیده‌اند و همین مردم‌اند که در جنگ ده قبیله آریایی برکنار دریای پاروشنی Parushni (راوی) شرکت کرده و بنام پکتهه Paktha ذکر شده‌اند^۹ و همچنین در قدیم‌ترین متون آریایی یعنی ویدا مکرراً نام پکھت و شاهان و شهزادگان و رجال ایشان آمده^{۱۰} که در حدود (۱۴۰۰ ق م) اوضاع زندگانی و فرهنگی و انتقالی این قبایل را تا کنار راوی ثابت میگرداند و از آنجمله نام‌های قدیم بسی از رجال و قبایل تاکنون در بین قبایل ایشان موجود است، مانند توروا یا نا Turvayana نام پادشاه پکھت^{۱۱} که در پشتوی کنونی هم معنی این نام توره و هونی یعنی شمشیر زن است. همچنین نام‌های قبایل داسها Dasa و بریسیا یا Brisaya و پانی یا Pani و پاراواتا Paravataa که برکنارهای سراسوتی Sarasuoti یا هراوتی یعنی دریای دهرات و ارغنداب زندگی میکردند، و بقول محقق هیلبرانت Hillebrandt از مردم اراکوزی (قندهار کنونی) بودند -^{۱۲} تاکنون بنام‌های داسو پانی و پروت Parvat و بریخ Bareech در بین قبایل زابلی و ژوبی پشتونها موجودند.^{۱۳}

بشهادت متن سرود ویدی و ادبیات بعدی تا (مهابهارته) می بینیم که قبایل آریایی از حوزه اکسوس و از شمال هندوکش بجنوب آن منتشر شده و از آنجا در امتداد مسیر رودخانه‌های کابل (کوبها) کرم (کورمو) گومل (گوماتی) سوات (سواستو) به کناره‌های سند (سندھو) رسیده و از آنجا به سرزمین پنجاب یا (سپنه سندھو) یا (هپته هندو) یعنی (هفت دریا) واصل گردیده، سپس بطرف قلب هند پراکنده شده و اقوام محلی را بطرف جنوب شبه جزیره رانده‌اند.

دانشمندان هندی که متون قدیم سنسکریت را از نظر گذرانیده‌اند خود بهتر میدانند، مسکن قدیم (اندرا) یا خانه شمالی یا مهد قبایل (بهارته) کجا بود؟

در روشنی تحقیقات برخی از دانشمندان اروپایی صریحتر میتوان گفت که مهد قبایل بهارته آریایی بلخ بوده و از آنجا بشرق و غرب انتقال کرده‌اند.

نام این پرورشگاه و مهد باستانی آریایی در ادب ویدی بلهیکا Balhik بود - که در اترواویدا Atharva - Atharva آمده و در مهارته بهلیکه Bahlika بوده و پانی نی دانشمند دستور شناس سنسکریت در حدود قرن چهارم میلادی قبایل بهیکه را بلخیان نامیده است^{۱۴} و در خود اوستا از جمله شانزده کشور

آریایی، چهارم آن بخدی Bakhdi بود^{۱۵} که صفت بخدیم سر برام (بلخ زیبا) را داشت و بقرار تحقیق اوستا شناسان حروف عنصری این نام (ب-خ-د-ی) بوده که در ادب پهلوی بخل و بخلی است که منشأ نام باختر شمرده میشود^{۱۶} و بقول جیکسن Jakson در نسخه پهلوی اوستا (تحریر قرن هشتم میلادی) که از سمرقند کشف شده - این نام (بخل بامیک) بود که در ادب دری بلخ بامی است.^{۱۷} و عین همین عقیده را دانشمند اروپایی واله دوپوسن Valle de Poussin نیز تأیید کرده است و طوریکه پیشتر گفتم، نام پکھت ویدی و پکتویس هیروودت از همین ریشه بخدی و بختی اوستایی است که بمرور زمان بخت و پنت و پبنتون گردیده و اکنون يك ملت بزرگی را در وسط آسیا تشکیل داده است.

از مها بهارته بصورت غیر مستقیم مطالب دیگری هم بدست می آید، که ارتباط و انتساب عده یی از قبایل آریایی مهاجر هندی را به بلخ و باختر یان ظاهر میسازد - من باب مثال گفته شده است که بهاد را جده اسطوره یی قبیله (مادرا) زن کسی بوده بنام (ویوشیت اسوه) Vyushi aceua که شباهت تام بنام ویشت اسپه یکی از پادشاهان داستانی بلخ میرساند و اگر عین پادشاه بلخ نباشد بیکی از رجال تاریخی بلخی و باختری تعلق میگیرد و کلمه (اسوه) یا صورت پشتوی آن اسپه بصورت پسوند در نام گذاری رجال بلخ بسیار مروج بود.

پانی نی Panini یکی از دانشمندان بزرگ قرن چهارم (ق،م) که در ملتقای دریای کابل و اباسین در مقابل اتک بر کنار غربی آن رود خانه میزیست و گرامر ویدی را بنام Asht- Adhyaya یعنی هشت لکچر نوشت، وی زبان ویدی را تهذیب و ترتیب گرامری داده و نام آن را سنسکریت Sanskrit یعنی تهذیب و اصلاح شده گذاشت^{۱۸} و این نام نیز در پشتو سنه کریته Sana - krita است که عین همان معنی تهذیب شده را دارد. و چون پانی نی از سرزمین سواحل شرقی اباسین برخاسته، بنا برآن ذکر وی از قبایل بهیکه Bahika معتبر تر است و استاد دانشمند واله دوپوسن عقیده دارد - که بهیکه یقیناً مردم بلخ اند و در میان عشایر مهاجر آریایی هندی شهرت داشتند و از سرزمین بلخ در مسیر رود خانه های افغانستان گذشته و بالآخر بهند رسیده اند.

علاوه بر ماخذ و متون قدیم سنسکریت پدر موخان یونان هیروودت Herodotus نیز در قرن چهارم قبل المیلاد که معاصر پانینی است ذکر یی از چند قبیله افغانستان بنام پکتویک Paktuik و گنداری Gandarioi و ستاگودی Sattagudai و دادیکی Dadikai و اپاروتی Aparutoi نموده^{۱۹} که بقرار رأی علمای محقق عبارت اند از پشت و پشتون و گندهاری (گداری Gadara کتیبه داریوش) و شتک (تته گوش Thatagush هخامنشی) و تاجیک و افریدی که تاکنون از مردم بسیار آبرومند افغانستان شمرده میشوند و از زمان مهاجرت آریایی تاکنون در همان مساکن تاریخی خود برقرارند. و ذکر يك شهر مرکزی این قبایل یعنی پشاور در نوشته های

هیکاتویس Hecataeus (حدود ۵۰۰ ق.م) بنام کاسپاپوروس Kaspapyras در گندهارا موجود است و قریبکه آرکیولوژیستهای شیکاگو ای آمریکا بتازگی پارتی و یونانی شاپور اول در نقش رستم فارس (حدود ۲۶۰ م) یافته اند نام پشاور بصورت پینور Pshkhnro یا Paskibonra است^{۲۰} که پسانتر پرشاپوره (سنسکریت) و پو - لو - شا - پو - لو - sha-po-lu یا هیون تسانگ Hsuen Tsang زائر چینی و پوشاپور و فرشافور و پشاور دوره های اسلامی را از آن ساخته اند و ازین برمی آید که این مردم در سرزمین خود از زمان قدیم تا اوائل عصر مسیحی بر قرار بوده و اگر در جمله قبایل قدیم آریایی در جنگ ده قبیله برکنار راوی هم شرکت کرده باشند بقایای ایشان در سرزمین باستانی خود (افغانستان) مانده اند.

در دسته قبایل پنجگانه که اصطلاحی است سنسکریت بشکل پنکه جانا Panka- Jana قبایلی از قبیل دریوهو Druh یا دودو Yaduo تور و اشا Tarvasha انو Anuo پورو Pauruo شامل اند و پروفیسر شاندراس Shandra Das استاد تاریخ قدیم هند در پوهنتون کلکته معتقد است که باید همه کتله معروف بهارته درین جمله شامل باشد. مهمترین قبائل پنجگانه (پورو) است و اولاد او یعنی پورا و Pouravao باکتله (بهارته) نزدیکی و قرابت داشتند و این قبایل پنجگانه همان راهی که قبایل بهارته در مسیر مهاجرت ها تعقیب کرده اند دنبال نموده اند. یعنی از شمال هندوکش از بلخ و باختران برخاسته و بجنوب آن فرود آمده بر سرزمین پنجاب و خاک پهناور هند پراکنده شده اند.

پروفیسر داس مسکن قبیله پورو را دره علیای اندوس در حواشی گندهارا قرار میدهد و این مطلب حقیقت دارد که ایشان در دوره یی از دوره های مهاجرت آریایی در اینجا بودند ولی اگر بر دوره های قدیمترین مهاجران آریایی رسیدگی شود - باید مسکن آنها را هم مانند سایر شعب و عشایر هم نژاد ایشان در کوه های افغانستان جستجو کنیم. اگر مهابهارته و پورانا و داستانهای حماسی ویدی و اوستایی و شاهنامه ها را مطالعه کرده و باساس ادب و فلکلور مقایسوی بهم تطبیق کنیم خواهیم در یافت که کانون زندگی اولیه و قدیم آریاییان مهاجر هندی و ایرانی در شمال هندوکش و حوزه اکسوس بود. تا اینجا هر چه گفتیم تکیه گاه و استناد ما سرود ویدی و منابع سنسکریت هندی و یونانی بود. به تائید عین همین مطالب متوجه اوستای قدیم بلخ - که خاطره های دور افتاده آن از منابع تازه پهلوی ساسانی بدست رسیده است شده میتوانیم و با اینکه اوستای قدیم در دست نیست از روی متون اوستای ساسانی و سایر کتب پهلوی مطالب مهمی استخراج کرده میتوانیم و جایگاه بلخ و سایر ولایات افغانستان را که اکثر قطعات ۱۶ گانه آریانشین در آن شامل است بصورت بسیار واضحتر و روشنتر معائنه میکنیم. اینجا از شرح جزئیات آن صرف نظر میکنیم و علاقه مندان فرگرد اول (وندیداد) یکی از اجزای اوستا و به (یشتها) مراجعه میتوانند. مطالعه اوستا از نظر تاریخ و جغرافیه و اقوام و قبایل آریایی و تشکلات اجتماعی و فرهنگی و ادبی و مذهبی به مراتب از متون ویدی در تاریخ ما مدخلیت دارد و مقایسه متون ویدی و اوستایی و تطبیق

محتویات جغرافیایی و تاریخی و حماسی آن با هم دیگر مبادی اساسی و کلی تاریخ ما و کشور ما را با تعلقات آن با کشور های مجاور در شمال و شرق و غرب روشن میسازد.

تشابه شدید زبان اوستا و زبان ویدا بحدی است که این دو زبان را لهجه های یک زبان قدیمتر باید شمرد. این تشابه شدید زبان حکم میکند که پیروان (ویدا) و (اوستا) روزی در یک خانه و یک دیار زیسته باشند. این خانه و این دیار حوزه اکسوس، همان حوزه وسیع آمو دریا است که قدیم ترین قطعات خاک آریا نشین در دو طرفه مسیر آن افتاده و (بلخ گزین) و (بلخ الحسنات) و (بخدیم سریرام) و (بلهیکا) و (باختران) و (بخل بامیک) و (بلخ بامی) جایگاه وسیعی درین حوزه، دارد و تمام اسطوره های باستانی هند و ایران آنجا راجلوه گاه قدیمترین مظاهر زندگانی آریایی می شمارد.

همانطور یکه کشفیات (موهن جودیرو) و تپه های (انو) و (مندیکگ) و تپه های (سیالک) و (جیان) در افغانستان و ماوراء النهر و هند و ایران شواهد زندگانی قبل از آریایی را بمانشان میدهد، ادبیات سانسکریت و اوستایی جایگاه و حرکت و امواج قبایل سفید پرست آریایی را بما معرفی میکند.

افغانستان در میان هند و ایران و آسیای مرکزی سر زمین و سطحی است که احفاد آریایی قدیم را هنوز در دل کوه های آن در لابلاي دره های هندوکش و وادیهای جنوبی آن بطور مثال مشاهده میتوانیم. این مردمان فرهنگ و مدنیت و لهجه های قدیم خود را دست نخورده حفظ کرده اند و باشندگان هندوکش مرکزی و شرقی و قبایلی های دامنه های سپین غر، نمونه های بارز آنست که علاوه بر پشتو و دری تقریباً^{۲۰} لهجه محلی در دره ها و وادی های سنگلاخ های آن کوهها تا کنون موجود است.

۶_ دوره های تاریخی:

از دوره طلوع تاریخ ببعد که درین گوشه شرق در فلات ایران با هخامنشی ها و در نیم قاره هند با ظهور (بودا) شروع میشود، رفت و آمد و جنبشهای اقوام برنگهای دیگری آغاز میگردد که، یاجذب لشر کشی و یا تبلیغات مذهبی دارد. لشر کشی های سیروس و داریوش و انبساط دامنه فتوحات هخامنشی، رسم الخط آرامی و اصول دفتر داری و روش معماری سامی و ایرانی را در افغانستان و حتی در هند نشر ساخت و زبان فرس قدیم Old Persian که در فارس زبان درباری و دفتری بود بازبان پشتو آنقدر روابط نزدیک دارد که حتی در یک کتیبه میخی بغستان (بیستون) فارس که بحکم داریوش (۵۲۲-۴۸۶ ق م) آنرا نوشته اند (ستون ۴ بند ۱۳) در ضمن حماسه اخلاقی moral epic سه مصرع لطیف شعری stanza آمده^{۲۱} که بعد از تحلیل کلمات و او زان و طرز ترکیب الفاظ آن ثابت میگردد که این سه مصرع با پشتو مطابقت دارد و این سند هم سلسله انتقال مردم و افکار را از سرزمین افغانستان بطرف غرب و فارس واضح میسازد و گفته میتوانیم که این تموج و انتقال قبایل و افکار و فرهنگ آریایی اگر بطرف شرق و سرزمین هند صورت

گرفته بطرف غرب و کشور فارس هم موجهایی داشته است که بعد از دوره هخامنشی لشکرکشی ها و فتوحات اسکندر در حدود (۳۲۷ ق م) ارتباط دائمی را میان شرق و غرب بوجود آورد و چندین اسکندریه در افغانستان بنا شد و یونانیان نیز به تعداد معتدبه درین شهرها مسکون شدند و لشکرکشی اسکندر راه را بماورای اباسین بروی یونانیان باز کرد. و در ذیل سپاه او عده زیادی از باشندگان افغانستان امروز از اهالی باختران و پارویا میزاد و کاپیسا و لمپاکا و گندهارا و دره های هندوکش به هند رفتند. مقابله سلوکوس نیکا تور Seluas Nicator سلسله دودمان یونانی شامی و چندراگوپتا موریای سر سلسله اولین دودمان سلطنتی تاریخی هند در کرانه های رود سند عنصر یونانی و هندی را با هم در تماس آورده و غلبه مویاها زمینه را طوری فراهم کرد که دو نسل بعد آشوکا Asoka با مبلغان بودایی خود، راه آیین و فرهنگ بودایی و مدنیت هندی را تا حوزه ارغنداب باز کردند.

در دوره پادشاهان یونانی باختر میان افغانستان و هند تماس مداوم تر پیدا شد. درین زمان بسیار یونانیها و افغانها به هند میرفتند و بسیار هندی ها به اینطرف اباسین مسافرت میکردند.

با آمدن اسکندر در شرق اوضاع سیاسی دگرگون شد، ولی راه تماسهای بشری و فکری از کرانه های بحرالروم تا قلب هندوستان باز شد. تماس افکار دوره هخامنشی و یونانی در افغانستان مدنیت نوین (ایرانو + یونانی) و تماس فلسفه بودایی و افکار یونانی در افغانستان مدنیت تازه (یونانو + هندی) را خلق کرد و قیادت (کوشانیها) که اصلاً کتله بادیه نشین آریایی در آسیای مرکزی بودند، تحت نظر یک قدرت باغماض، مبادی مدنیتهای مذهبی را که وصف نمودیم در زمینه های _ فکری _ هنری _ ادبی _ عمرانی بهم خلط نموده و اساسات یک تمدن بزرگی را در افغانستان گذاشته که دامنه آن تا قرن ۷ درست تا ظهور و نشر دین اسلام دوام میکند. از قرن ۶ ق، م تا قرن ۷ مسیحی ۱۳ قرنه تاریخ افغانستان یک دوره عظیمی است که باستانشناسی را با تمام شعبه های آن از ۶۰ سال باینطرف در کشور ماسخت بخود مشغول ساخته و در هر مرحله از مراحل حفاریات، جرقه نوی میدرخشد که مطالعه آن برای خود افغانستان و برای خاک های مجاور آن مخصوصاً برای هند و ایران فوق العاده و دلچسپ و مفید است.

در افغانستان از عصر هخامنشی به بعد راه های کاروان روی موجود بود که از طریق خشکه خاکهای غرب آسیا را به هندوستان وصل میکرد. از ان روی در نقشه افغانستان یک حلقه راههایی داریم که در شمال و جنوب بطور مثال هرات را بکابل وصل میکند. این دو راه شمالی و جنوبی آنکه از بلخ و بغلان میگذشت و آنکه از قندهار و غزنی عبور میکرد هر دو بسیار مهم بود و هر دو راه کاروان رو در مراودات بشری و رفت و آمد کاروان ها و انتقال فرهنگ و مدنیت و بسط تجارت و بازرگانی بین افغانستان و همسایه گانش و بین شرق و غرب آسیا سهم مهمی داشته است و از زمانه های باستان تا امروز بیشتر شهرهای بزرگ و معابد معروف ما در کرانه های همین دو راه قرار داشت و قرار دارد. در همین دوره هاست

که افغانستان بحیث چهار راهی آسیا محل التقای مدنیتهای مختلف گردیده و اقوام مختلف بیشتر در تماس آمده و زبان و معتقدات و مبادی تمدن و فرهنگ آنها بهم مخلوط و حل و مزج شده است.

بالا تر بصورت اجمال از امتزاج مآثر فکری و فرهنگی هخامنشی و باخترانی و یونانی و هندی در افغانستان در مدت پنج قرن قبل از عهد مسیح یاد کردیم. در سبک معماری و روش هیكل تراشی و اصول شهرسازی و مظاهر ادبی و مذهبی این دوره دور افتاده، مثال های برجسته میتوان یافت که جلوه های مختلف این تمدن چندین پهلوی را در کشور ما نمایان میکند. یکی از آن مثالها متن فرمان سنگی آشوکا است که تازه در سالهای اخیر در مجاورت خرابه های شهر کهنه قندهار کنار راه کاروان رو قدیمی پیدا شده است که آنرا بصفت (راه جنوبی) یاد کردیم. این کتیبه به دو زبان و به دو رسم الخط نوشته شده. رسم الخط و زبان آریایی، رسم الخط و زبان یونانی از بقایای بسط تمدن یونانی است. متن فرمان شامل اخلاقیات بودایی ها است که بنام آشوکا پادشاه بزرگ موریاسجل شده است. بدین طریق می بینیم که در یکی از شهرهای قدیم افغانستان که حتماً وجودش پیش از ظهور اسکندر و آشوکا به قرن های ۵ و ۶ (ق،م) بدوره هخامنشی میرسد و اسکندر در آن جا یونانی ها رامسکن داد و آشوکا آیین بودایی را وارد کرد و مظهری از مظاهر تمدن چندین پهلوی را در لوحه سنگی مشاهده میکنیم.

در حالیکه جریان فکری و مدنی این سه سرچشمه بهم مخلوط شده میرفت يك قوت آمیزش بزرگ و نیرومندی از ناحیه بادیه نشینان آسیای مرکزی به صفت (قدرت کوشانی) در افغانستان ظهور میکند، که با نیروی دینامیزم خود نه فقط از نظر سیاست و جهاننداری بلکه از نظر فرهنگ و کلتور بمفهوم عام، افق جدید و وسیع با نظم و انسجام بمیان می آرد. اینها اول در شمال و بعد در جنوب در حصه افغانستان از حوالی شروع عهد مسیح به بعد تا سه قرن جای یونانیان باختری را میگیرند و قدرت سیاسی و فرهنگ خود را تا قلب هندوستان میرسانند.

این نیروی دینامیزم باروح تازه و آماده قبول هرگونه فکر و تمدن، همه چیزهایی را که در افغانستان در اثر آمیزش مدنیت ها در (پنج) قرن ق،م جمع شده بود بدون تعصب و سختگیری با آزادی و مدارا پذیرفته و دوره مساعدی بمیان آورد که در طی آن همه چیز رو بانکشاف گذاشت و از حوزه آمو دریا تا حوزه گنگا و از بلخ تا (ماتورا) دینا میزم کوشانی راه و روش يك تمدن جدیدی را گسترانید که مظاهر آن در عالم ادب و هنر و معماری و هیكل تراشی وغیره در تمام آسیای میانه نمایانست.

از نظر جنبش اقوام می بینیم که مردمانی به ظاهر خشن و بادیه نشین از آسیای مرکزی برمیخیزند و از افغانستان به هندوستان هم میرسند. ایشانرا باهمان لباسهای خود شان بصورت افراد عادی و بصورت شهزاده و شاه و امپراطور در سنگ تراشی های بغلان و بگرام و هده و تاکزیلا و مات و ماتورا مشاهده میکنیم و اینک حفریات سرخ کوتل که در شمال هندوکش در بغلان فعلی از طرف هیأت حفریات فرانسوی

صورت گرفت باب جدیدی را کشف کرده است که بسیاری از نظریه های گذشته را در اصل تاریخ و در تاریخ هنر و فرهنگ اصلاح و تعدیل میکند.

در عصر کوشانی در طی سه قرن اول عهد مسیح رفت و آمد و تعلقات بشری بین شرق و غرب توسعه زیاد یافت. راه ابریشم باشاخه جنوبی آن که از بلخ و تاکیلا بطرف هند میگذشت کناره های بحرالروم را با چین وصل کرد. امنیت در امتداد این شاهراه آسیایی مستقر شد. از پیکن تا اسکندریه و از تیر Tyr تا (ماتورا) راه مراودات بروی بازرگانان و مبلغان و هنرمندان باز شد، مسکوکات کوشانی ها و فور طلا و نقره و اشکال روی مسکوکات و فور ارباب انواع و آزادی ادیان و تنوع رسم الخط ها و زبانها را نشان میدهد، و اینک کشف آثار طلا تپه در باختر فصل نوینی را در تاریخ هنر کشف کرده است.

تحقیقات باستانشناسی در (سرخ کوتل) آنطوری که موسیو شلوم پروژه مدیر هیأت حفريات فرانسوی در افغانستان نتایج آن را تحلیل و تجزیه کرده و در کنگره مستشرقان در مسکو و درم جله سیریا Syria نشر کرده و گفته است بر نظریات دانشمندان مربوط به مبدأ تطور هنر مدرسه معروف (گریکوبودیک) - Greeko Budhic تعدیل وارد میکند.

بیش از نیم قرن است که همه جا و مخصوصاً در افغانستان و هند تعریف مدرسه هنری گریکوبودیک را شنیده ایم که از امتزاج افکار بودایی هندی و قواعد هیکل تراشی یونانی در ساحه این جریان فکری دینی در افغانستان مقارن آغاز عهد مسیح بمیان آمد. با کشفیات جدید سرخ کوتل چنین می بینیم که این مدرسه شاخه دینی یا شاخه بودایی مکتب بزرگ تری بود که موسیو شلوز پروژه آنرا به صفت (مدرسه کوشانی) مسجل ساخته است. و جلوه های غیر بودایی هم داشت که از آن میان یکی جلوه (تمثالی) است که در هند در مات mat و ماتورا mothura از مدتها مظاهر آن نمایان گردیده است. ولی تا حال کس به تعیین اصل ریشه و مبدأ آن مؤفق نشده بود و حالاً میتوان گفت که این مدرسه شاخه دیگری غیر رومانی از مکتب کوشانی است.

پشتر گفتیم که کوشانی ها مرد مان بادیه نشین بودند، اینها از خود و باخود کدام مدرسه هنری نیاوردند بلکه با استقرار در باختران همان باخترانی که در طی پنج قرن قبل از ع همد مسیح تمدن ایرانی و یونانی را بهم آمیخته بود، از مبادی هنری (ایرانویونانی) مکتب جدیدی بمیان آوردند که تازه هویت آنرا در روشنی هیکل تراشی های معبد سرخ کوتل احساس میکنیم. از همین مبادی (ایرانو+یونانی) در خود ایران (مکتب اشکانی) بمیان آمده است که شخصیت آنرا هم باین تازگیها دانشمند فرانسوی شلوم برژه تبارز داده است و باز هم اگر در مبدأ آفرینش هنری بالاتر برویم می بینیم که مکاتب کوشانی و اشکانی جلوه های هنریونانی است که در مقابل مکتب مسیحی یا (گریکوروسن) که آنرا مکتب بحرالرومی هم میخوانند بحیث

مکتب یونانی غیر بحرالرومی قرار میگیرد.

حالا در روشنی این تعاریفات فهمیده میشود که چرا میان هیکل تراشی های مات و ماتورا در هند و هیکل تراشی های بغلان در افغانستان اینقدر شباهت شدید موجود است.

مجسمه بزرگی که بانام کنیشکا از (مات) پیدا شده، هیکل تراشی دیگر و یماکد فیزس بادشاه دیگر کوشانی را نشان میدهد. نظیر این مجسمه ها و صحنه ها درسرخ کوتل بغلان) هیکل های بدست آمده. این مجسمه ها در هند و در افغانستان با آیین بودایی کدام ارتباطی ندارد بلکه مظاهر آمیخته مدرسه کوشانی با آیین بودایی که هنرگندهاری مثل اعلائی آنست هم در (ماتورا) و هم در سرخ کوتل جداگانه مکشوف گردیده، پس این نتیجه مسلم میگردد که ازحوزه آمو دریا تا حوزه گنگا در پهناي خاکهای امپراطوری کوشانی مکتب هنری کوشانی ها باشاخه های خود یکسان انبساط داشت.

با در نظر گرفتن مراتب فوق مدرسه کوشانی را مدرسه (یونانو باختران) هم میتوان خواند و سرخ کوتل در بغلان قدیم چه در عالم ادب رسم الخط و زبان و چه در عالم معماری وهیكل تراشی مثالهای بارز وبرجسته پیش روی ما میگذارد.

قبل برین من باب مثال از آمیزش فرهنگ ایرانی و یونانی و هندی در یکی از شهر های کهن افغانستان روی شاخه جنوبی راه کاروان روقدیم (قندهارکهنه) یاد کردیم. اینک بحیث مثال دیگر از آمیزش همچنین مدنیتها در شهر کهن دیگر مملکت خود کنار شاخه شمالی راه کاروان رو دیگر یاد آوری مینماییم. پیشتر کتیبه آشوکا را مثال آوردیم و اینک (کنیشکا) را مثال می آوریم، این مثال منحصر به کتیبه کنیشکا هم نیست بلکه مجموعه سنگ نبشته ها آنرا مبین میکند.

اینجا زبان باخترا نی که يك شاخه جدید السنه خانواده ایرانی است، بارسم الخط یونانی بنام کنیشکا مسجل گردیده است. کوشانیان زبان باخترا نی و رسم الخط یونانی که هر دو قرنهای پیش از ظهور ایشان در خود افغانستان موجود بود بدون تعصب بهم مخلوط کردند و این خود بهترین مثالی است که در عالم هنر شکل مکتب کوشانی را با مواد و عناصر محلی باخترا نی ثابت میسازد. و تاجاییکه تحلیل شده از نظر پشتو شناسان افغانستان درین کتیبه ها زبانی بکار رفته که آنرا از باختری قدیم یا زبان بسیار نزدیک به پشتو گفته میتوانیم _ زیرا خود نام قدیم بغلان که درین کتیبه بغولانگ آمده (۲۲) و شکل بعدی آن بغدنگ یا بغدنج بود _ مرکب است از بغه اوستا و بگه فرس قدیم و بهگه سانسکریت و باگو روسی _ که در پشتوی کنونی قندهار بگ است به معنی عظیم و جلیل و نیرومند و جسیم که در اسمای اماکن افغانستان بگران _ بگرامی _ بگل (هرات) و بگلا (غزنه) و بگ لگ (دایزنگی) و بگ پای (تالقان) و بگی (ترنک) و بغنی و بگران (زمینداور) نیز بنظرمی آید _ و بغشور شهری بود _ در بادغیس شمال هرات. اما (انگ) نیز در

آخر بسیار اسمای اماکن موجود است مانند سالنگ (قلب هندوکش)، یکاولنگ (دایزنگی)، بشلنگ (هلمند)، الیش انگ (لغمان) اولنگ (قلب سالنگ)، مستنگ (بلوچستان) زرنگ (سیستان)، پوشنگ (غرب هرات)، گیرنگ (مرو) و رانگ (غور) که عربها آنها را به (انج) تبدیل کرده و معربه آنها فوشنج، بشلنج، مستنج و زرنج و جیرنج نوشته اند^{۲۳}

این انگ بمعنی آتش و آتشکده مساوی اتهریا آز و بهلویست که در کلمه دو ژانگه (آتشرزشت) اوستا یعنی دوزخ هم باقیمانده^{۲۴} و همین انگ پشتو است که در کلمات انگار (آتش روشن) و انگل (حدت و فروزندگی) و انگازه و انگولا بمناسبت حدت باقیمانده و در ادب پشتو نیز انگ در کلمه بل انگ (آتش مشتمل و فروزان) موجود است و جمعاً بغ دانگ برابره حرف اضافت پشتو (د) که بعد ها بلام تبدیل گردیده بغ لنگ بوده که معنی آن (آتشکده خدا) است.^{۲۵}

بهمین طور کلمات دیگر خوانده شده کتیبه با طرز ترکیب و ضمائر آن با دری و پشتو مطابقت دارد و بنابر آن گفته میتوانیم که زبان کوشانیان شاید شکلی قدیم از پشتو یا دری بوده است.

از نظر تماس اقوام و تماس مدنیتها، افغانستان عصر کوشانی در طی سه قرن اول عهد مسیح جایگاه مهمی درین گوشه شرق دارد. آیین بودایی بدست مبلغان کوشانی به ماورای صحرائی گویی در چین انتشار یافت و با انتشار آن اصول و روش مکتب کوشانی هم تا نقاط دور دستی در پهناي شرقی آسیا منبسط شد. با کشودن راههای بزرگ: چین و هند و ایران و خاکهای سواحل بحرالروم همه باهم در تماس آمدند و مردم و افکار هم به پیمانان زیاد آمیزش یافت.

از آغاز قرن سوم مسیحی به بعد، با ضعف کوشانی، قدرت ساسانی ها همه جا در افغانستان و در حاشیه نیم قاره هند محسوس میشود، تمدن ساسانی با دوام چهارقرنه خود مبالغ هنگفت بر مدنیتهای باستانی می افزاید و جلای دیگر به مظاهر هنر و ادب و فرهنگ میدهد. درحالیکه این جلا در تمام زمینه های فکری و هنری و معماری درخشش جالب نظری داشت، باز يك قوه دینامیزم دیگر از شمال از آسیای مرکزی بنام (یفتل) و بصفت (یفتلی) یا هفتالی (ابدالی) نمایان شد که مرکز ثقل خود را در بدخشان برقرار ساخت. این قوت دینامیزم از نظر مقابله های بشری ساسانیان را عقب زد و به صفت (زاوولی) یا (زابلی) یا (گوپتاها) در خاک هند مقابل شد و عقب نشست.

باز با این رفت و آمد ها و جنبشها تماسهای نوین بشری در افغانستان و از افغانستان بطرف هند و ایران محسوس میگردد. قبایلی از یفتلی ها بنام (زاوولی) در حدود غزنه مستقر میشوند و آمیزشهای نوینی بین ساکنین قدیم و مردمان تازه وارد بمیان میآید. درین میان از ترکان غربی و از کوشانی های خورد و از برهمنها و هندوشاهیان و غیره حرفهایی در تاریخ ما آمده که همه آن دلالت بر آمیزش بی اندازه اقوام است

که صبغه مدني و فرهنگي و ادبي هم با آن متغير ميشود و همين تغير و تفاوت مطالعه اوضاع را بي نهايت دلچسپ ميسازد.

اين زاولي هاي هفتالي (ابدالي) با کلتور افغاني آريايي ميزيستند و زبان ايشان هم غالباً خلطي از دري و پشتو بوده که آميزشي از کلمات تورکي هم داشته است. از تجزيه نامهاي شاهان اين قبيله مانند تورمانا = (تورمن يعني شمشيري پشتو) و مهراکولا (در پشتو ميرکول يعني از خاندان آفتاب) و کتبه هاي ايشان که در اروز شمال قندهار و توچي وزيرستان و غزنه بدست آمده واضح است که زبان اين مردم نيز مانند زبان کوشانيان مخلوطي از دري و پشتوي قديم بوده و الفاظ و کلمات و تراکيب آن زياده تر با پشتو مطابقت دارد. و همين مردم اند که، در حدود (۵۰۰م) از زابلستان برهند غربي و کشمير حمله ها نموده و در کتبه ويهند کنار شرقي دريائي اندوس مقابل اټک^{۲۶} و نيز در راجه ترنگيني تأليف کلهگته (حدود ۱۱۴۸م) بنام پشتو تورکشه (۲۷) يعني (شمشير زن) ياد شده اند و همين مردم اند که کلتور و فرهنگ افغاني را تا اوایل دوره اسلامي در هند نشر داده و در انتقال افکار و فتوحات کشمير و هند دستي داشته اند، چنانچه کلهگته در تاريخ کشمير به تفصيل از آنها ياد کرده است. و از اواخر عهد اين شاهان است که ما آثار منظوم پشتو را هم بدست داريم^{۲۸} اين قبایل هفتاليت Hephtalite بتاريخ ۴۸۴ م بر فيروز پادشاه ساساني غلبه کردند و تمام ناحيه هند و ايراني را بتصرف آوردند، در سال ۵۲۰م زائر چيني سونگ يون Sang-yun در ضمن مسافرت خود بما وراءالنهر رسيد و در آنجا مشاهده نمود که سلطان هفتالي (ابدالي) در زير چادر نمدي (غژدي) خویش روي تختي از طلا نشسته و هدايا و احترامات چهل کشور را که در نتيجه لشکرکشي هاي متعدد باطاعت خود در آورده بود مي پذيرد^{۲۹} و از اين سند تاريخي در مييابيم - که موجي از فتوحات و انتقال اين قبایل آريايي سپيد نژاد از کشمير و وادي پنجاب گرفته تا متصرفات ساساني در ايران و همچنين تا ما وراءالنهر کشيده شده بود.

طوريکه کنگهم محقق انگليسي گويد: در عصر هيون تسنگ الفبأ و زبان افغانستان با باقي کشورها تفاوت داشت - زيرا هيون تسنگ که به السنه هندي و تورکي مطلع بود واضحاً ميگويد که زبان مردم غزنه و الفباء آن با ديگر کشورها متفاوت است - بنا برآن باکمال و شوق يابد گفت که زبان اين مردم پشتو قديم شايد آميخته با دري باشد. و او - پو - کن o - po - kien هيون تسنگ در جنوب شرق غزني همين کلمه افغان کنوني است که هيون تسنگ زبان ايشان را متفاوت از زبان هندي ولي داراي شباهت کوچک با آن ميداند^{۳۰} و مخفي نماند که همين نام افغان قبلاً نيز در اوایل قرن ۶ مسيحي از طرف يکنفر فلک شناس هندي Varaha Mihira بصورت اوگانا Avogana در کتاب Brhatsnhita مذکور گرديده^{۳۱} و همين سند نيز دلالت دارد برينکه در اوایل قرن ۶ مسيحي نيز افغان و افغانستان و کلچر و افکار و تمدن آن نزد علماي هند

شهرت داشته و سلسله انتقال افکار از طرفین جاری و ساری بوده است.

در پایان همین دوره و در آغاز دور نوینی که عبارت از ظهور اسلام در حجاز می‌باشد، مردی از دیار چین یک زائری بود بودایی دانا و دانشمند بنام (هیوان تسنگ) در حدود سال ۶۳۰م در ربع اول قرن هفت مسیحی بافغانستان می‌رسد و از کشور ما به هند می‌رود و برمیگردد و به چین مراجعت می‌کند. امارات محلی، معابد مختلف طریقه های بودایی و شیوایی و هندویی، زبانها، رسم الخطها، خلاصه مظاهر بهم آمیخته باقیات قرنهای گذشته را در قندوز و بلخ و تالقان و بامیان و ایبک و کاپیسا و لمپاکا و گندهارا و گردیز و غزنه می بیند. در معابد اقامت میکند و از شاهان تا مردمان عام با همه در تماس می آید و مجموعه یی از اندوخته های فکری و مذهبی و هنری را چه از هند و چه از افغانستان جمع میکند و به دیار خود بر میگردد.

آنچه او در نیمه قرن هفتم مسیحی در کشور های ما دیده و نوشته زمینه یی است که در آن چهره افغانستان و هند و چین و آسیای مرکزی را با ارزشهای فرهنگی و هنری آن میتوان دید.

حواشی و مآخذ :

- ۱- موهن جودیرو و مدنیت سند از سرجان مارشل صفة ۸.
- ۲- اوستا و نندیداد فرگرد ۱.
- ۳- تمدن ایرانیان خاوری ص ۶۴-۷۰ ج ۱ از جیگر آلمانی و کیمبرج هستری آف اندیا ج ۱ ص ۷۳.
- ۴- ریگویدا ج ۳ ص ۲۰۷ و هند قدیم پانیکار ج ۱ ص ۴.
- ۵- تمدن ایرانیان خاوری ص ۱ ص ۶۵.
- ۶- کیمبرج هستری آف اندیا ص ۵۱ ج ۱ بحواله مانو سمیتا فصل ۲ شعر ۲۲.
- ۷- // // // ص ۷۳ ج ۱.
- ۸- کیمبرج هستری آف اندیا ج ۱ و ویدیک اندیا ص ۲۶.
- ۹- // // // ج ۱ ص ۸۲.
- ۱۰- ویدا ج ۲ ص ۱۸- سرود ۱۷ حصه ۷- و ج ۲ ص ۱۵- ۹۳، ۲۲- ۸ حصه ۸ و ج ۲ ص ۲۶۰- سرود ۱ حصه ۸ و ج ۲ ص ۴۶۵ سرود ۶۱ حصه ۱۰، ترجمه Griffith طبع لندن.

- ۱۱_ ويدا_ ج ۲ ص ۶۵ سرود ۶۱ حصه ۱۰.
- ۱۲_ کيمبرج هستري آف انديا ج ۱ ص ۸۷.
- ۱۳_ حيات افغاني ص ۱۱۸_ ۱۵۶_ ۲۴۱_ ۲۵۸.
- ۱۴_ مهابهارته ترجمه اردو واتهروا ويدا وتاريخ ادب پشتو_ ج ۱ ص ۳۰.
- ۱۵_ ونديداد_ فرگرد اول.
- ۱۶_ فرهنگ اوستا ص ۱۱۰.
- ۱۷_ ترجمه اوستا ج ۱ ص ۸ و زردشت ص ۲۷۱.
- ۱۸_ ويدك انديا ص ۸۰ و برتانيكا ج ۱۹ ص ۹۵۴.
- ۱۹_ تاريخ هيرودت كتاب ۳ ص ۱۰۲ و ۹۱ و ۹۳ و ۹۴ و كتاب ۷ ص ۶۶ و كتاب اول ص ۱۲۷ و ۸۵.
- ۲۰_ دي پتانز سراولف كيرو_ ص ۳۳.
- ۲۱_ اولد پرسن تاليف كينت Kent طبع نيويارك وكنجكاوي هاي ادبي طبع طهران ص ۴۰.
- ۲۲_ مجله شرق و غرب ايطالوي نومبر ۱۹۵۷. دراصل كتيبه بغ لنگ است.
- ۲۳_ احسن التقاسيم ص ۳۱۲/۲۰۶ و اصطخري ص ۲۳۹.
- ۲۴_ يشتها ۲/۱۷۰.
- ۲۵_ پشتو ولويكان غزنه ص ۹ ببعده.
- ۲۶_ كابلې ازسرالكسندر برنس ص ۱۲۱/۱۲۰ طبع لندن ۱۸۴۲ م.
- ۲۷_ ترنگ ۵ شلوك ۱۵۲/۱۵۵ و ترنگ ۴ شلوك ۱۷۹ و ترنگ ۷ شلوك ۵۷ وغيره.
- ۲۸_ رجوع شود بتاريخ ادبيات پشتو_ جلد دوم.
- ۳۹_ تمدن ايراني ص ۳۹۷ مقاله استاد فوشه فرانسوي Foucher.
- ۳۰_ جغرافياي قديم هند ص ۴۱_ ۴۲_ ۴۹.
- ۳۱_ راهيهاي باختروهند تاتكسيلا طبع پارس ۱۹۴۷ ص ۲۳۵_ ۲۵۲ نوت ۱۷.

